

# قرآن معرفت، قرآن قدرت

## مصاحبه مهدی خلجی با محمدرضا نیکفر

توقیف مجله مدرسه، فضای فرهنگی موجود در ایران را تیره تر می‌نماید. شاید پرسش از دلایل و انگیزه‌های توقیف تازه، بیهوده باشد؛ در این سال‌ها آن‌قدر در ابعاد حقوقی و سیاسی توقیف مطبوعات و پیامدهای گوناگون آن سخن گفته شده که این موضوع رغبت پرسش‌گران را دیگر دیر و دشوار برمی‌انگیزد. با این همه، تا زمانی که تیغ توقیف و سانسور هست، ما ناگزیر از پرسش و اندیشیدن‌ایم؛ شاید که پرسیدن و کاویدن نظری، ناتوانی عملی را تا اندازه‌ای جبران کند و دست کم راهی به سوی حل نهایی بگشاید.

با محمدرضا نیکفر، فلیسوف پدیدارشناس مقیم کلن، پرسش‌های زیر را درباره توقیف مدرسه در میان گذاشتم. به سبب بیماری آقای نیکفر، گفت‌وگو میسر نشد و رضا به قضای نوشتن دادیم. او خود یکی از نویسندگان مجله مدرسه است که در سال‌های اخیر کوشیده با نقادی باریک‌بینانه آرای نمایندگان روشنفکری دینی، با این نحله فکری گفتگو و داد و ستد نظری کند.

آقای نیکفر! مجله «مدرسه» توقیف شده است. شما یکی از نویسندگان این مجله بودید؛ هر چند از روشنفکران غیر دینی هستید. از مجله‌ی «مدرسه» به عنوان مجله روشنفکران دینی نام برده می‌شد. آیا به همین دلیل حکومت تصمیم به بستن «مدرسه» گرفت؟

ممکن است. هر نوشته‌ای که حرفش این باشد که جهان می‌تواند به گونه‌ای دیگر باشد، می‌شود به گونه‌ای دیگر فکر کرد، می‌شود نظم سیاسی و اجتماعی دیگری داشت که بسامان باشد و هر نوشته‌ای که پرسش برانگیزد و در جایی با گفتار رسمی حاکم زاویه پیدا کند، قاعدتاً ممنوع است. مجله مدرسه هم بر اساس این قاعده ممنوع شده است. این که چه چیزی را مستقیماً بهانه قرار داده‌اند، فرع قضیه است.

شما در مجله کیان نیز که سلف فصل‌نامه مدرسه به شمار می‌آمد، می‌نوشتید. مجله کیان ارگان روشنفکری دینی در ایران به شمار می‌آمد. این مجله در این اواخر می‌کوشید از روشنفکران غیردینی نیز نوشته‌هایی چاپ کند. مجله مدرسه ظاهراً تلاش می‌کرد حتی بیشتر از کیان به روی آثار روشنفکران غیردینی گشوده باشد و آن‌ها را هم منتشر کند. آیا می‌شود گفت مجله مدرسه در

پی شکستن مرزبندی میان روشنفکران دینی و غیردینی بود و می‌خواست از این لحاظ تغییری در فضای روشنفکری ایران پدید بیاورد؟

هم‌چنان که گفتید «کیان» بدان آغاز کرده بود که رویه خودی - غیرخودی را به هم زند. شنیده‌ام که این کار به توصیه‌ی خود آقای سروش بوده است. مدرسه نیز از همان آغاز، با آن که معلوم بود در خدمت جریان روشنفکری دینی است، به روی غیرخودی‌ها گشوده بود.

در مورد حد این گشودگی نمی‌توانم قضاوت کنم؛ چون عمر مجله کوتاه بوده و من از تجربه‌ی دیگران با این مجله اطلاعی ندارم. تجربه‌ی خود من بسیار مثبت بوده است. از ابتدای کار دعوت به همکاری شدم. دست‌اندرکاران مجله، نوشته‌های مرا بی‌کم و کاست چاپ کردند. از آنان بسیار سپاسگزارم.

پرسش‌تان در اصل اما این بود که آیا «مدرسه» می‌خواست با شکستن مرزبندی میان روشنفکران دینی و غیردینی تغییری در فضای روشنفکری ایران پدید بیاورد. به نظر من این هدف اعلام‌شده «مدرسه» نبود. «مدرسه» به مسائل فکری‌ای می‌پرداخت که موضوع ذهن کسانی است که در حرکت فکری‌شان، عامل دین نقش مهمی را ایفا می‌کند. در مورد برخی از آن مسائل روشنفکران غیردینی هم نظر دارند و مجله «مدرسه» این بلندنظری را داشت که تماس و گفت‌وگو با آنان را روا و لازم داند.

در پاره‌ای گزارش‌ها آمده که مجله «مدرسه» به دلیل انتشار مصاحبه محمد مجتهد شبستری درباره قرآن توقیف شده است. در این مصاحبه نظریه‌ای درباره قرآن ابراز شده که با درک سنتی از آن فاصله بنیادی دارد. شاید شما بهتر از بسیاری دیگر بتوانید درباره توقیف مجله «مدرسه» داوری کنید؛ چون خودتان در چند شماره آن نوشته‌اید. آیا مجله «مدرسه» صرفاً به خاطر انتشار مصاحبه آقای مجتهد توقیف شده است؟ آیا این مصاحبه در گذشتن از مرزهای سانسور از دیگر مقالات این مجله پیشروتر بوده است؟

در این شک ندارم که دست‌اندرکاران مجله انسان‌هایی هستند که شجاعت مدنی گذاشتن از مرزهای سانسور را دارند. اولین مقاله‌ای که من به «مدرسه» دادم «دو جنبه‌ی انکار هولوکاست» بود که در شماره‌ی سوم مجله (خرداد ۱۳۸۵) چاپ شد. این اقدام شجاعانه‌ای بود. تا جایی که من می‌دانم «مدرسه» با این کارش در آن هنگام که انکار هولوکاست داشت به اصول دین دولتی تبدیل می‌شد، تنها نشریه‌ای بود که حرف مخالفی را منعکس کرد.

این امر کاملاً محتمل است که مصاحبه‌ی آقای مجتهد را برای بستن مجله بهانه کرده باشند. مضمون مصاحبه بسیار شجاعانه بود و به پندار من بسیار فراتر از آن نوشته‌های دهه‌ی ۱۳۷۰ خود ایشان بود. در تاریخ، موضوع توقیف «مدرسه» محتملاً این گونه ثبت می‌شود: نویسنده‌ای بر آزادی در تفسیر تأکید کرد. اما کسانی که قدرشان را در این می‌دانند که تفسیر متن‌های پایه‌ای مذهبی در انحصارشان باشد، مجله‌ای را که آرای آن نویسنده را منتشر کرد، بستند.

بستن مجله در این مورد نیز نوعی تفسیر از متن‌های دینی است؛ یعنی آقایان به آقای مجتهد پاسخ گفته‌اند. این اما چه نوع پاسخی است؟ آیا بنا بر تعبیری که خود مجتهد شبستری در مصاحبه به کار بسته، «معقولانه» است؟ به نظر من آری، عقلانیت قدرت ایجاب کرده که مجله را ببندند و تریونی را از آقای مجتهد بگیرند.

مجتهد در مصاحبه‌اش می‌گوید: «متن قرآن آن چنان است که ما می‌توانیم با یک هرمنوتیک فلسفی آن را بفهمیم. این کار هم در صورتی میسر است که انسانی بودن ارتباط زبانی موجود در قرآن را با دلایل کافی نشان دهیم.» این نظر ایشان که «ارتباط زبان انسانی تنها با کلام انسانی متحقق می‌شود» کاملاً معقول است. از قرآن، چون به هر تعبیری کتابی است برای انسان‌ها، متنی این جهانی می‌سازد که فهم و تفسیر آن در انحصار «از ما بهتران» نیست.

حرف آقای مجتهد کاملاً معقول است. آقایانی هم که صدای ایشان را خفه می‌کنند، محاسباتی عقلانی دارند. آن‌ها هم تفسیر خودشان را دارند. محاسبات آنان محاسبات قدرت است. آیا این محاسبات ربطی به خود کتاب ندارد؟ مجتهد محتملاً می‌گوید نه. من معتقدم چرا، ربط دارد. قرآن کتابی استراتژیک است؛ تفسیر جهان است؛ اعلام وجود یک ساختار قدرت در جهان، تأکید بر لزوم تبعیت از آن و تهدید صریح کسانی است که پیروی نمی‌کنند. قرآن کتابی است «مبین» نه به دلیل وضوح لفظی آن در همه موارد، بلکه وضوح اوامر آن.

به هر حال امیدوارم آقای مجتهد بستن «مدرسه» را نیز نوعی تفسیر تعبیر کند و آن گاه با این موضوع درگیر شود که امکان همزیستی تفسیرها تا چه حد است. اگر چنین کند، آن گاه موضوع قدرت را هم در بحث‌های خود دخالت می‌دهد و هرمنوتیک ایشان به تفسیر واقع‌گرایانه‌ای از واقعیت نزدیک‌تر می‌شود.

به نظر شما چگونه می‌توان درباره قرآن به روش علوم انسانی مدرن بحث کرد و در عین حال حساسیت جامعه سنتی را برزینگیخت؟ به تعبیر دیگر مخاطرات سیاسی و اجتماعی بحث درباره قرآن را چگونه می‌توان مهار کرد؟

می‌شود بازی در آورد و در حوزه‌ی علمیه نیز از اصطلاحات پست‌مدرن در بحث بر سر قرآن استفاده کرد. این‌ها اما کلاه‌برداری است. اگر جدی باشیم، کانون‌های قدرت تحمل‌مان نمی‌کنند. قرآن یک متن استراتژیک است در معنایی مضاعف. مضاعف به این اعتبار که برای حوزه‌ی دینی متن قدرت‌بخش است و این حوزه‌ی اکنون رکن قدرت سیاسی است.

موضوع مستقیم حوزه، تفسیر نیست. همه می‌دانند که تا چندی پیش در حوزه‌ی عملیه قم، درس تفسیر قرآن جزو درس‌های کم‌رونق بوده است. آقایان کتاب کانونی خود را هم درست نمی‌شناختند. هنوز هم نمی‌شناسند. کاری که بلدند، تکرار اوامر آن با صدایی ترساننده است.

تا زمانی که در جامعه‌ی ما قرآن متنی استراتژیک است؛ یعنی قدرت‌بخش است؛ توجیه‌کننده‌ی قدرت است و قدرت مدعی است که وظیفه‌ی اصلی‌اش پاسداری از آن است، نمی‌تواند موضوع بحث به روش علوم انسانی مدرن قرار گیرد. می‌شود این جا و آن جا حرف‌هایی زد و بحث‌هایی را مطرح کرد، اما کاری اساسی نمی‌توان پیش برد.

شاید هم هیچ‌گاه این کار در سطح اجتماعی صورت نگیرد. زیرا کتاب‌های مقدس اساساً برای خواندن نیستند؛ برای یک کیش و مراسم آن هستند؛ و جایی که امکان خواندن آنها فراهم می‌آید، فراموش می‌شوند و آدم‌ها می‌روند چیزهای دیگری را می‌خوانند.

این کتاب‌ها را می‌توان خارج از حوزه‌ی مغناطیسی قدرتی که ایجاد می‌کنند یا در آن نقشی دارند، درست خواند و فهمید. قرآن‌شناسی، کار غرب است، نه شرقِ مسلمان. در حوزه، نه تخصص زبانی فهم کتاب را دارند، نه تاریخ را می‌شناسند و نه با اصول کار آشنایند. آنان اما قرآن را «اجرا» می‌کنند. این «اجرا» کوبنده‌تر، براتر و قاطع‌تر از هر تفسیری است.

من اگر به موضوع علاقه‌مندم به خاطر فهم این «اجرا» است. اگر پای اجرا در میان نباشد، هر کس هر تفسیری می‌خواهد بکند، بکند. بر اساس این منطق می‌توان گفت که تفسیر قرآن، به شیوه‌ی آقای مجتهد،

کار پرمخاطره‌ای است. زیرا به نیروی مجریه‌ای برمی‌خورد که قواعد اجرایی‌اش را از آن کتاب می‌گیرد. اگر کار جدی باشد، این خطر مهارشدنی نیست.

برای مهار خطرهای استبداد نمی‌توانیم امیدوار باشیم که تفسیر ملایمی به تدریج جای تفسیر رسمی را بگیرد. اصلاً موضوع بر سر تفاوت تفسیرها نیست. اصل داستان این است که یک کمپلکس حوزوی - نظامی - اقتصادی، قدرت را در دست دارد و شما با یک تفسیر تازه‌ی انسانی نمی‌توانید آن را مهار کنید. دعوای در حوزه‌ی اجراست و وقتی مسأله حل شد، می‌توان به تفسیر امید بست که جامعه را ملایم کند و از میزان گرایش به تفسیرهایی که به اجراهای خشن راه می‌برند، بکاهد.

بسته شدن مجله «مدرسه»، یکی از تریبون‌های موجود را از دست روشنفکران گرفته است. شما بحران روشنفکر و رسانه را در جامعه ایران چگونه می‌بینید؟ آیا فکر می‌کنید ابزارهای جانشین از مجله گرفته تا اینترنت برای برقراری ارتباط روشنفکر و مخاطب تا چه اندازه مؤثرند؟ نبود ابزارهای مؤثر برای ارتباط روشنفکران با جامعه چه پیامدهایی در درازمدت خواهد داشت؟

روشنفکر و رسانه بحران ندارد. بحران موجود، چیز دیگری است. هدایت جامعه چنان بوده است که جامعه از روشنفکر و رسانه، بی‌نیاز شود. تمام مجلات و انتشاراتی‌های جدی را می‌توان در ایران بست؛ بی آن که اتفاق خاصی بیفتد. ایدئولوژی حاکم رسانه‌های خود را دارد. به تعبیر این ایدئولوژی، فکر یا فکر دینی است که در حوزه تولید می‌شود یا فکری است که باعث قدرت نظامی و اقتصادی باشد. آن را هم تولید می‌کنند؛ به طوری که مردم تشویق می‌شوند در آشپزخانه‌ی منزلشان اورانیوم غنی کنند. برای نظام مستقر همین حد فکر، کافی است. بقیه زایدند.

فرهنگ یعنی نوحه به علاوه اتم. پول نفت اجازه‌ی این «فرهنگ‌سازی» را می‌دهد. تا زمانی که بی‌فرهنگی و بی‌جربزگی جامعه ما تا حدی است که این «فرهنگ‌سازی» ادامه داشته باشد و تا زمانی که پول این کار موجود باشد و کانون‌های قدرت به نحوه‌ی توزیع پول میان خود راضی باشند و توی سر هم نزنند، همین وضع ادامه خواهد یافت.

ترکیب تکنیک و ایمان به هیچ نوع روشنفکری‌ای نیاز ندارد. اقتصاد سیاسی دین، برای فهمش به عنوان موضوع، به روشنفکر نیاز دارد؛ اما در اجرا محتاج روشن‌اندیشی خاصی نیست.

قصدم ناامید کردن نیست. باید حرف زد، نوشت و اندیشه را پیش برد. می‌توانیم دلمان را خوش کنیم که با این کار جلوی خشونت‌های بعدی را می‌گیریم. زیرا در جامعه چنان کینه و حس انتقام انباشته شده، که معلوم نیست آن گاه که سرباز کند، چه فاجعه‌ای رخ خواهد داد.

وحشتناک آن است که هیچ شانس برای استقرار یک فرهنگ عقلانی و مبتنی بر گفت‌وگو وجود نداشته باشد. هر مجله‌ای را که می‌بندند، هر کتابی را که توقیف می‌کنند، از میزان این شانس می‌کاهند.

\*\*\*